

دو فصلنامه تخصصی قرآن و علم، شماره ۴، سال سوم، بهار و تابستان ۱۳۸۸ ش، صص ۹۵-۱۱۶.

رابطه قرآن و آزادی و چالش‌های آن

دکتر محمد علی رضایی اصفهانی

عضو هیئت علمی جامعة المصطفی صلی الله علیه و آله العالمية

چکیده

در این نوشتار به اهمیت، دلایل (فطری، عقلی و عقلایی) آزادی و زیر بنا بودن آن برای اخلاق اشاره می‌شود و دلایل قرآنی و نمونه‌هایی از آزادی اندیشه و انتخاب در قرآن بیان می‌گردد و در ادامه ضمن توجه به سخنان اهل بیت علیهم السلام در زمینه آزادی و عنصر حریت در نهضت عاشورا، اصول تأمین کننده آزادی در اسلام تبیین می‌گردد. در پایان چالش‌های ادعایی در مورد «قرآن و آزادی»، مثل تعارض ظاهری «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» با مبحث ارتداد و ممنوعیت نشر کتب گمراه کننده بررسی و نقد می‌شود.

واژه‌های اصلی: آزادی، قرآن، ارتداد.

درآمد

«آزادی» (حریت) (Freedom) از زیباترین واژه‌ها در قاموس بشری، مورد احترام همه انسان‌ها و آرزوی قلبی مبارزان و مجاهدان است؛ آرزویی که برخاسته از فطرت انسانی است. هر کس یا هر گروهی تعریفی از این واژه مقدس دارد؛ به طوری که امروزه تا دویست تعریف برای آن ارائه کرده‌اند و برخی هم آن را تعریف ناپذیر دانسته‌اند به همین دلیل این واژه گاهی مورد سوء استفاده دشمنان آزادی و بشریت قرار می‌گیرد.

معنای آزادی همواره از سؤالات اساسی بشر بوده و متفکران و فلاسفه در طول تاریخ کوشیده‌اند به پرسش‌های بشر در این زمینه پاسخ دهند.

اهمیت آزادی و دلایل آن

برای بیان این مطلب دلایل متعددی می‌توان ارائه کرد که ما به صورت مختصر به آن‌ها اشاره می‌کنیم.

الف) آزادی برخاسته از فطرت انسان

گرایش‌هایی که در همه انسان‌ها در هر زمان و مکان وجود دارند، مثل حقیقت‌جویی، زیبایی دوستی و کمال‌خواهی، از امور فطری‌اند. میل به آزادی نیز این‌گونه است؛ البته مراتب پایین آزادی مثل رهایی از زندان، غریزی و مشترک بین انسان و حیوان است، اما مراتب عالی آن مثل آزادی اندیشه و آزادی معنوی از ویژگی‌های انسان است.

ب) آزادی از منظر عقل و عاقلان

انسان دربند از پیشرفت فکری، علمی، معنوی و... باز می‌ماند. اگر دانشمندان در آزمایش‌های خود آزاد نباشند، پیشرفت علمی بشر متوقف می‌شود، زیرا آزادی

اولین گام هر پیشرفت علمی و سعادت و کمال است.

انسان آزاد می‌تواند بیندیشد، انتخاب کند و به پیشرفت‌های علمی و معنوی دست یابد. در پرتو آزادی است که می‌تواند تابع دلیل و برهان باشد و از تقلید کورکورانه پرهیزد.

عقل انسان این مطلب را درک و حکم می‌کند که، آزادی مطلوب، و اسارت و بندگی، زشت است از این‌رو فرهیختگان گیتی همیشه به دنبال این گوهر گران‌بها هستند و آن را عزیز می‌دارند.

پ) آزادی؛ زیربنای فضایل اخلاقی

در مباحث اخلاقی آزادی از خود و غرایز حیوانی را «ام‌الفضایل» می‌دانند و از این جاست که آزادی در نظر علمای اخلاق اهمیت می‌یابد.

ت) آزادی، مطلوب دین

با مراجعه به آیات و روایات اهل بیت علیهم‌السلام در می‌یابیم که به آزادی اهمیت زیادی داده شده و آزادی مقصود و مطلوب دین است. ما به برخی از آیات و روایات اشاره می‌کنیم.

۱- پیامبران آزاد کننده انسان‌ها

﴿وَبَضَعَ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾ (اعراف / ۱۵۷)؛ «و تکلیف

سنگینشان و غل‌هایی را که بر آنان بوده، از (دوش) آنها برمی‌دارد».

یکی از اهداف بعثت انبیاء و صفات بارز رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله آزاد کردن مردم از زنجیرهایی است که در اثر عقاید خرافی، عادات و بدعت‌ها بر دست و پای خود زده‌اند؛ حتی پیامبر تکالیف مشکلی را که در ادیان قبلی (یهودیت - مسیحیت) بود، بر می‌دارد (طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ۸، ۲۵۹).

۲- قرآن و آزادی بیان و اندیشه

﴿فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾ (زمر/ ۱۸-۱۷)؛ «پس بندگان [من] را مژده بده؛ (همان) کسانی که به سخن (ها) گوش فرامی‌دهند و از نیکوترین آن پیروی می‌کنند؛ آنان کسانی هستند که خدا راه‌نمایی‌شان کرده و فقط آنان خردمندان‌اند».

بشارت برای شنوندگانی که بهترین سخنان (یا عقاید) را انتخاب می‌کنند، وقتی صادق است که گویندگان مختلفی باشند و سخنانی متفاوت بگویند تا انسان بتواند بهترین را برگزیند. لازمه توصیه‌ی آیه شریفه - ستایش به خاطر انتخاب آزادانه سخن نیکوتر - آزادی در سخن گفتن است. این یک امر عقلانی نیز هست؛ همان گونه که در آخر آیه بدان اشاره می‌کند و چنین افرادی را خردمند می‌خواند.

۳- نبودن اکراه در دین

﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾ (بقره/ ۲۵۶)؛ «هیچ اکراهی در (پذیرش) دین نیست، (چرا که) به یقین (راه) هدایت، از گمراهی، روشن شده است».

خداوند کریم در این آیه اجبار و اکراه را در مورد دین نفی می‌کند که لازمه آن آزادی انسان است؛ بنابراین که بگوییم دین در آیه به معنای «ایمان» است و ایمان هم امری قلبی می‌باشد و اصولاً امور قلبی با اجبار و اکراه ناسازگارند (تفسیر جامع الجوامع، طبرسی، ذیل آیه اعراف/ ۱۵۷) یا این که دین یک سلسله معارفی است که اعمالی را به دنبال دارد و این معارف که از سنخ اعتقاد قلبی‌اند عللی از سنخ اعتقاد و ادراک دارند، لذا تحمیل‌پذیر نیست (طباطبایی، محمد

حسین، همان، ۳۴۲/۲ به بعد) البته معانی متعددی در مورد این آیه گفته شده است که در ادامه بدان می‌پردازیم.

۴- فرصت اندیشیدن و آزادی در انتخاب اسلام

خداوند پس از آن که چهار ماه به مشرکان مکه فرصت می‌دهد و اعلام می‌کند که مشرکان بعد از آن در امان اسلام و مسلمانان نیستند، می‌فرماید:

﴿وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ﴾؛ (توبه / ۶)؛ «و اگر یکی از مشرکان از تو پناهندگی خواست، پس به او پناه ده تا سخن خدا را بشنود؛ سپس او را به محل امنش برسان؛ این بدان سبب است که آنان گروهی هستند که نمی‌دانند».

علامه طباطبایی^{رحمه الله} این آیه را از محکومات قرآن می‌نامد که نسخ نشده است، چون مقتضای دین این است که با کسی تا اتمام حجت نشود و سخن حق را نشنود، نمی‌توان درگیر شد (طباطبایی، محمد حسین، همان، ۹، ۱۵۹).

مورخان تاریخ اسلام نقل کرده‌اند پیامبر اکرم^{صلی الله علیه و آله} پس از فتح مکه فرمان عفو عمومی صادر نمود، جز ده نفر از جنایتکاران مکه که آن‌ها را به خاطر ارتکاب گناهان بزرگ به اعدام محکوم کرد.

«صفوان بن امیه» یکی از این ده نفر بود که یک مسلمان را در روز روشن، در مکه اعدام کرده بود. «عمیر بن وهب» از پیامبر درخواست کرد از تقصیر او درگذرد و پیامبر هم شفاعت او را پذیرفت و صفوان با عمیر وارد مکه شدند. وقتی پیامبر این جنایتکار را دید، با کمال بزرگواری گفت: جان و مال تو محترم است، ولی خوب است به آیین اسلام مشرف شوی. صفوان از پیامبر مهلت دو ماهه خواست تا پیرامون اسلام به بررسی بپردازد. پیامبر هم فرمود: من به جای دو ماه، چهار ماه به تو مهلت می‌دهم تا اسلام را با کمال بصیرت انتخاب نمایی!

هنوز چهار ماه سپری نشده بود که صفوان اسلام آورد (سبحانی، جعفر، فروغ ابدیت، ۲، ۷۳۷ به نقل از: سیره ابن هشام، ۲، ۴۱۷).

تذکر: آیه فوق و برخورد بزرگوارانه پیامبر نشان می‌دهد که اسلام حق تحقیق و آزادی اندیشه را حتی برای مخالفان خود به رسمیت می‌شناسد و این فرصت را به آن‌ها می‌دهد.

۵- آزادی در سخنان معصومان علیهم‌السلام

در روایات متعددی بر عنصر آزادی تأکید شده است. البته گاهی مراد از آن رهایی از بند هواهای نفسانی و شهوات، (آزادی درونی) است، همان گونه که گاهی مراد از «حریت» جوان‌مردی، آزادی و وارستگی اخلاقی است.
 عن علی علیه‌السلام:

«لا تکن عبد غیرک وقد جعلک الله حراً» (محمّدی ری شهری، محمد، میزان الحکمة، ۲، ۳۵۲؛ فیضی، نهج البلاغه، ۹۲۹)؛ «بنده دیگران مباش، در حالی که خداوند تو را آزاد آفریده است».

چند نکته مهم از این روایت برداشت می‌شود:

اول: آزادی موهبتی الهی است که به جعل خداست.

دوم: انسان حتی خودش حق ندارد آزادی خود را سلب کند.

سوم: چون آزادی به جعل خداست، پس خدا نیز می‌تواند مرز آن را مشخص کند.

چهارم: انسان حق ندارد بنده هیچ کس، غیر از خدا، باشد.

عن علی علیه السلام:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ آدَمَ لَمْ يَلِدْ عَبْدًا وَلَا أُمَّةً وَأَنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ أَحْرَارُ» (همان)؛
«ای مردم انسان بنده و کنیز متولد نمی‌شود و به درستی همه مردم
آزادند».

«مَنْ تَرَكَ الشَّهَوَاتِ كَانَ حُرًّا» (همان)؛ «هر کس هواهای نفسانی را ترک
کند، آزاده است».

«الْحَرِيَّةُ مَنْزَهَةٌ عَنِ الْغُلِّ وَالْمَكْرِ» (همان)؛ «آزادگی از مکر و حيله به دور
است».

تذکر: آزادگی و وارستگی اخلاق هم ریشه در آزادی دارد، چرا که تا انسان
از قید هوای نفس خود آزاد نشود، به جوان‌مردی، وارستگی اخلاقی و کرامت
نفس نمی‌رسد.

۶- عنصر حرّیت در نهضت عاشورا

قیام امام حسین علیه السلام بر اساس آزادی‌خواهی و مبارزه با ستم بنا شده است، لذا
حضرت در ابعاد مختلف به مسئله آزادی توجه می‌کرد. برای مثال فرمود:

«يَا شِيعَةَ آلِ أَبِي سَفْيَانَ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ وَكُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ فَكُونُوا
أَحْرَارًا فِي دُنْيَاكُمْ هَذِهِ» (سید بن طاووس، لهوف، ۵۲)؛ «ای پیروان آل
ابی‌سفیان اگر دین ندارید و از قیامت نمی‌هراسید پس در دنیا آزاده باشید».

این یک منشور جهانی بود که امام حسین علیه السلام در آخرین لحظات حیات به
جهانیان عرضه کرد. او کسی بود که هرگز زیر بار ذلت نرفت و فرمود:

«مَوْتُ فِي عَزٍّ خَيْرٌ مِنْ حَيَاتٍ فِي ذُلٍّ» (مجلسی، محمد تقی، بحارالانوار،
۴۴، ۱۹۲)؛ «مرگ با عزت بهتر از زندگی ذلیلانه است».

امام در اوج مشکلات و برخورد با دشمن، سپاه خود را مجبور به ماندن و جنگیدن نکرد؛ بلکه بیعت خود را برداشت تا هر کس به هر کجا می‌خواهد برود، و هر کس می‌خواهد، آزادانه راه جهاد را انتخاب کند» (همو، ۳۱۶).

تذکر: ممکن است واژه «احرار» در این روایت به معنای همان «کرامت نفس» و «وارستگی اخلاق» باشد که صرف‌نظر از دین، خود یک ارزش عالی انسانی است، یعنی مقصود حضرت این باشد که اگر شما دین داشتید و از معاد می‌هراسیدید، به من و فرزندان و زنان من حمله نمی‌کردید، ولی اگر دین ندارید، انسان حرّ باشید، یعنی انسان آزاده، جوانمرد و با کرامت باشید که بر اساس عقده و کینه دست به هر عملی نمی‌زنند و جوانمردانه فقط با خود دشمن می‌جنگد و به افراد بی‌گناه (زنان و کودکان) تعرض نمی‌کند؛ البته آزادگی و کرامت نفس نیز نوعی از آزادی است.

۷- اصول تأمین‌کننده آزادی انسان در اسلام

در اسلام چند اصل تأمین‌کننده آزادی انسان است.

اول: اصالة الاباحة (و اصالة البرائة): هر عملی و چیزی برای انسان مباح و مجاز است تا وقتی که منع و حرمت شرعی برسد. این اصل آزادی انسان را در اعمالش تضمین می‌کند. روایات متعددی در کتاب‌های روایی و اصول الفقه در این مورد آورده شده است، از جمله:

«عن ابی عبدالله: کل شیء لک حلال حتی تعلم انه حرام بعینه...» (خویی، ابوالقاسم، مصباح الاصول (تقریرات درس) ۲، ۲۷۲؛ عاملی، شیخ حرّ، وسایل الشیعه).

دوم: اصالت حرمت ولایت: هیچ کس حق فرمانروایی بر دیگری را ندارد؛ مگر آن که خدا مشروعیت آن را تأیید کند.

به همین دلیل ولایت پیامبر، ائمه و ولایت فقیه به دلیل شرعی احتیاج دارد و این دلیل با آیات و روایات اثبات می‌شود.

در مورد این اصل چنین استدلال می‌شود که «انسان‌ها به حسب طبع آزاد و مستقل خلق شده‌اند و فطرتاً بر جان و مال خود مسلط هستند، پس تصرف در امور آن‌ها و تحمیل بر آن‌ها ظلم است».

به روایات گذشته، مانند «لاتکن عبد غیرک و قد جعلک الله حراً» نیز استدلال شده است (دراسات فی ولایة الفقیه، الجزء الاول، ۲۷).

سوم: لزوم تفکر در اصول دین و تقلید نکردن در آن‌ها

استاد شهید مطهری رحمته الله در این مورد می‌فرماید:

«در اسلام اصلی است راجع به اصول دین که وجه امتیاز ما و هر مذهب دیگری مخصوصاً مسیحیت همین است. اسلام می‌گوید اصول عقاید را جز از طریق تفکر و اجتهاد فکری نمی‌پذیرم.

پس این ادله دلیل بر این است که از نظر اسلام نه تنها فکر کردن در اصول دین جایز و آزاد است، یعنی مانعی ندارد، بلکه اصلاً فکر کردن در اصول دین در یک حدودی که لااقل بفهمی خدایی داری و آن خدا یکی است، پیغمبرانی داری، قرآن که نازل شده از جانب خداست، پیغمبر از جانب خداست، عقلاً بر تو واجب است. [می‌گوید] اگر فکر نکرده اینها را بگویی من از تو نمی‌پذیرم.

از همین جا تفاوت اسلام و مسیحیت بالخصوص و حتی سایر ادیان روشن می‌شود. در مسیحیت درست مطلب برعکس است یعنی اصول دین مسیحی، ماورای عقل و فکر شناخته شده است» (مطهری، مرتضی، پیرامون جمهوری اسلامی، ۹۵ - ۹۴ و ۱۳۵ - ۱۳۴).

وی هم چنین می‌نویسد:

«اسلام نه تنها به مردم اجازه می‌دهد، بلکه فرمان می‌دهد که در اینگونه مسائل فکر کنند، درباره معاد فکر کنند، و نمونه تفکر به دست مردم می‌دهد، درباره نبوت فکر کنند و درباره سایر مسایل، چرا؟

روی اطمینانی است که اسلام به منطق خودش دارد، روی این حساب است که پایه این دین روی منطق و فکر و تفکر است.

من مکرر در نوشته‌های خودم نوشته‌ام: من هرگز از پیدایش افراد شکاک در اجتماع که علیه اسلام سخنرانی کنند و مقاله بنویسند، متأثر که نمی‌شوم هیچ، از یک نظر خوشحال هم می‌شوم. چون می‌دانم پیدایش اینها سبب می‌شود که چهره اسلام بیشتر نمایان شود، وجود افراد شکاک و افرادی که علیه دین سخنرانی می‌کنند وقتی خطرناک است که حامیان دین آنقدر مرده و بی‌روح باشند که در مقام جواب برنیایند، یعنی عکس‌العمل نشان ندهند اما اگر همین مقدار حیات و زندگی در ملت اسلام وجود داشته باشد که در مقابل ضربت دشمن عکس‌العمل نشان بدهد، مطمئن باشید که در نهایت امر به نفع اسلام است». (همان)

چالش‌ها

چالش اول: ارتداد و آزادی

اگر طبق آیه «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» (بقره/۲۵۶) اکراه و اجباری در دین نیست، چرا افراد مرتد اعدام می‌شوند؟

پاسخ‌ها: آیه از دیدگاه مفسران و صاحب‌نظران معانی و تفسیرهای متعددی دارد و بر اساس برخی تفسیرها، اشکال مذکور اساساً وارد نیست. در برخی موارد هم جواب خاص داده شده است. بررسی و نقد تمام تفسیرهای آیه از حوصله این بحث خارج است اما با مرور بر مفردات آیه و تفسیرهای آن، به برخی پاسخ‌ها اشاره می‌کنیم.

اکراه: مشقّتی است که از خارج برانسان تحمیل شود (مفردات راغب، ماده کره)، ولی برخی مفسران آن را به معنای اجبار نیز گرفته‌اند (طباطبایی، محمد حسین، همان، ۲، ۳۴۲).

دین: سلسله‌ای از معارف است که اعمالی را به دنبال دارد (همو). برخی از صاحب‌نظران دین را در این آیه به معنای ایمان (طبرسی، تفسیر جوامع الجامع، ۱، ۱۴۰)، جزاء، تکالیف شرعی (راغب، مفردات، ماده کره) گرفته‌اند.

تفسیرهای آیه (طبق آن چه در مفردات دانستیم و با توجه به شأن نزول آیه)
 ۱- آیه به اوایل پیدایش اسلام مربوط است که هر کس می‌خواست، اسلام را می‌پذیرفت و هر کس نمی‌خواست، نمی‌پذیرفت (طبرسی، همان)، پس آیه به ظرف زمانی خاص مربوط است، در حالی که جنگ و احکام مرتد به زمان قدرت اسلام ارتباط دارد.

۲- آیه در مورد کفار اهل کتاب است که در صورت پرداخت جزیه (مالیات مخصوص کفار اهل کتاب) و پذیرش شرایط مسلمانان می‌توانند بر دین خود باقی بمانند و مجبور نیستند اسلام بیاورند (راغب، همان؛ طبرسی، مجمع البیان، ۱، ۶۰۳؛ جوامع الجامع، ۱، ۱۴۰).

مرحوم شیخ طوسی رحمته الله در تبیان نیز نقل می‌کند:

«برخی آیه را به شأن نزول‌های خاصی مربوط می‌دانند»، لذا عام نیست (شیخ طوسی، تبیان، ۱، ۳۱۱).

۳- منظور این است که اگر کسی دین باطلی را از روی اکراه پذیرفت و به صورت تقیه‌ای بدان اقرار کرد، حکمی (در دنیا) ندارد (راغب، همان) چون اکراه کننده، غیر مسلمانان و اکراه شونده، مسلمانان و مورد اکراه، غیر از دین اسلام است.

۴- آیه در مورد آخرت است، یعنی اگر انسان در دنیا چیزی را از روی اکراه اطاعت کرد، در آخرت بر آن تکیه نمی‌شود و بر اساس آن محاسبه صورت نمی‌گیرد (همان). آیه در این صورت به جهاد و ارتداد ربطی ندارد.

۵- دین در آیه به معنی «جزاء» است و معنای آیه این است: خداوند هرگونه بخواهد با افراد رفتار می‌کند و آنان را پاداش می‌دهد و کسی نمی‌تواند چیزی را بر خدا تحمیل کند (همان). در این صورت آیه به جهاد و ارتداد مربوط نمی‌شود، چون اکراه کننده، غیر خدا و اکراه شونده، غیر انسان است.

۶- تکالیف شرعی اکراه و تحمیل مشقت بر انسان نیست؛ بلکه در حقیقت انسان را به بهشت می‌برد و به سعادت می‌رساند (همان). این گروه به این حدیث پیامبر استناد می‌کنند: «عجب ربکم من قوم یقادون إلی الجنة بالسلاسل» (همان).

آیه، طبق این معنا، خبر می‌دهد که در حقیقت اکراهی در تکالیف شرعی نیست؛ هر چند ممکن است در ظاهر اکراه به نظر آید. این معنا شامل جهاد و ارتداد هم می‌شود.

۷- آیه «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» با آیات جهاد نسخ شده است (طبرسی، مجمع البیان، ۱، ۶۰۳؛ جوامع الجامع، ۱، ۱۴۰). در این صورت بین آیه و احکام جهاد و ارتداد تنافی وجود ندارد؛ ولی علامه طباطبایی^{رحمه‌الله} این مطلب را با تحلیل آیه «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» ناسازگار می‌یابد (طباطبایی، محمد حسین، همان، ۲، ۳۴۴).

۸- دین در آیه به معنای ایمان است که اعتقاد قلبی و از سنخ اعتقاد و ادراک است، لذا قابل اکراه کردن نیست (طبرسی، جوامع الجامع، ۱، ۱۴۰؛ طباطبایی، همان، ۲، ۳۴۲؛ طوسی، همان، ۲، ۳۱۱؛ فخر رازی، تفسیر کبیر، ۷، ۱۳ - ۱۴). جهاد و احکام مرتد مربوط به ظواهر اسلامی (مثل اقرار به شهادتین) است و می‌تواند آن‌ها را تأمین کند، اما نمی‌تواند ایمان قلبی ایجاد کند. آیه نیز از

همین واقعیت خبر می‌دهد که ایمان تحمیل شدنی نیست. در این صورت تعارض آیه با جهاد و احکام مرتد برطرف می‌شود، اما اشکال اساسی - منافاتی آزادی عقیده با اجبار افراد در این دو مورد - باقی می‌ماند، لذا علامه در پاسخ آن می‌فرماید: جهاد برای احیای حق و دفاع است؛ نه اجبار دیگران. (طباطبایی، محمد حسین، همان، ۳، ۳۴۲ به بعد). در مورد احکام مرتد در قسمت بعدی توضیح می‌دهیم.

۹- آیه معنای انشایی دارد، یعنی «لا تکرهوا فی الدین»؛ «مردم را در امور دینی اجبار نکنید و امور دینی را بر آنان تحمیل نکنید». (طبرسی، جوامع الجامع، ۱، ۱۴۰). در این صورت ظهور آیه در مورد اعمال و احکام دینی است، اما آیات جهاد، تخصیص به آیه است، یعنی تحمیل ظواهر دین بر مردم جایز نیست؛ مگر در باب جهاد ابتدایی با کفار که برای گسترش حق لازم است. در مورد تنافی آیه با احکام مرتد به چند گونه پاسخ داده‌اند.

الف: برخورد اسلام با افراد بی‌منطق و هتاک: مردم چند گروه هستند:

- ۱) مؤمنانی که به اسلام اعتقاد دارند.
- ۲) کافرانی که اسلام را انکار می‌کنند.
- ۳) افرادی که واقعا شک دارند و در حال تحقیق در مورد اسلام هستند و این مطلب طبیعی است که اسلام هم بر آن تأکید می‌کند، لذا تحقیق در اصول دین مقدمه مسلمانی است. استاد شهید مطهری می‌فرماید:

«اکثر بزرگان صاحب‌نظر به جز عده معدودی که مؤید من عندالله هستند، از منزل شک گذشته‌اند و به جایگاه امن رسیده‌اند» (مطهری، عدل الهی، ۸).

این افراد تا زمانی که در حال شک، تحقیق و جست‌وجو هستند، در حکم مرتد نیستند.

۴) گروهی که بدون تحقیق و استدلال در مقابل اسلام و عالمان آن قرار می‌گیرند و از روی عناد و لجاجت به انکار اصول اساسی و ضروریات دین اسلام می‌پردازند یا نسبت به پیامبر و مقدسات اصیل دینی توهین و ناسزا روا می‌دارند و اقدام عملی علیه اسلام می‌نمایند. این افراد مرتد محسوب می‌شوند و طبق احکام مرتد ملّی و فطری با آن‌ها برخورد می‌شود و این یک امر عقلایی است که با انسان بی‌ادب و هتاک و بی‌دلیل، برخورد شود.

در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است:

«إِنَّمَا يَكْفُرُ إِذَا جَحَدَ» (عاملی، شیخ حرّ، وسایل الشیعه، ۱۸، ۵۹۶)؛ «کسی که شک کند) فقط زمانی کافر می‌شود که انکار (لفظی مثلاً) بکند».

صاحب جواهر نیز می‌گوید:

«تا وقتی مرتد، اظهار عقیده نکرده، مرتد محسوب نمی‌شود» (نجفی، شیخ محمد حسن، جواهر الکلام، ۴۱، ۶۰۰).

تذکر: انتقاد و پرسش و اشکال کردن در اسلام آزاد است و این بدان معنا نیست که کسی حق سؤال از اصول دین را ندارد یا حق اشکال در احکام جزئی دین و طلب دلیل آن‌ها را ندارد.

ب) برخورد با دشمن داخلی: حکومت‌های دنیا برای جلوگیری از هرج و مرج و اقدام عملی مخالفان، احکامی را وضع می‌کنند. مرتد کسی است که اقدام عملی علیه نظام اسلامی می‌کند؛ به عبارت دیگر برخورد با مرتد برخورد با دشمن داخلی است و احکام ارتداد برای حفظ نظام و حکومت اسلامی است.

پ) نقش بازدارندگی ارتداد: اسلام دین استدلال است و به عقل و برهان اهمیت می‌دهد؛ «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (بقره/۱۱۱؛ نمل/۶۴)؛ «بگو: اگر راست می‌گویید، دلیل روشتان را بیاورید!» لذا به تحکّم و تحمیل نیاز

ندارد و همیشه افراد با شوق و رغبت به اسلام گرویده‌اند و این مخالفان اسلام بوده‌اند که با اجبار و اکراه جلوی گرایش مردم به اسلام را گرفته‌اند.

احکام ارتداد نقش بازدارندگی دارد و جلوی افراد مسخره کننده را می‌گیرد؛ یعنی کسانی که صبح مسلمان می‌شوند و عصر از اسلام بر می‌گردند تا ایمان مسلمانان را متزلزل کنند.

ت) احکام ارتداد: این احکام شرط پذیرفته شده است؛ بدین معنا که بر اساس خدا محوری، اصل آزادی در محدوده شریعت معتبر است و احکام ارتداد یکی از قیود شریعت برای محدوده آزادی انسان است.

در این مورد برخی چنین مثال می‌زنند: اسلام مثل قلعه‌ای است که صاحب آن قبل از ورود با افراد مشتاق شرط می‌کند که حق بازگشت از آن را ندارند و هر مسلمانی با قبول این شرط (که از محتوای احکام اسلامی فهمیده می‌شود) مسلمان می‌شود.

ث) تعبد: برخی فکر می‌کنند که انسان مسلمان باید نسبت به آیات قرآن و احکام الهی تعبد داشته باشد و حتی اگر حکمت و علت آن‌ها را متوجه نشود، به آن‌ها گردن نهد و قبول نماید.

بررسی: تعبد در احکام در جای خود صحیح است، اما به نظر می‌رسد این جواب برای اشکال کنندگان جوان چندان قانع کننده نباشد و به توضیح و توجیه معقول‌تری احتیاج باشد.

تذکر: برخی از این جواب‌ها قابل ادغام با برخی دیگر است، همان گونه که برخی از آن‌ها قابل مناقشه است، ولی ما برای این که خواننده محترم بتواند خود انتخاب کند، همه را ذکر کردیم.

ج) تفاوت آزادی فکر با آزادی عقیده: این نظر شهید مطهری رحمته الله است که در مبحث بعدی می‌آوریم.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری: احکام ارتداد در هر صورت با آیه «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» و آزادی مشروع و معقول منافات ندارد.

چالش دوم: تعارض آزادی اندیشه و قلم با ممنوعیت کتاب‌های گمراه کننده

برخی اشکال می‌کنند که اگر اسلام آزادی قلم و اندیشه را قبول دارد و حتی پذیرش اصول دین را بر اساس تحقیق قرار می‌دهد، چرا نگهداری، انتشار و مطالعه برخی کتاب‌ها را با عنوان «کتاب ضالّه» ممنوع می‌سازد؟ [۱]
 در این مورد به چند صورت پاسخ داده شده است.

۱- سطح اطلاعات و معلومات افراد جامعه بسیار متفاوت است، لذا باید تیپولوژی علم رعایت شود و اطلاعات بر اساس ظرفیت و معلومات قبلی افراد به آن‌ها داده شود.

گاهی یک دارو که در پزشکی کاربرد دارد و می‌تواند جان یک بیمار را نجات دهد، ممکن است برای کودک یا افراد باردار خطرناک یا مرگ‌آور باشد. مطالب کتاب‌ها نیز ممکن است برای افراد آماده و محقق، داروی فکر باشد، ولی اگر همان مطالب (بدون توضیح پیرامون شبهات) در اختیار دیگران باشد، برای عده‌ای بیماری‌زا و منحرف‌کننده گردد، لذا اسلام به عالمان و محققان توانا نه تنها اجازه مطالعه کتاب‌های ضالّه و نگهداری آن‌ها را داده است، بلکه گاهی مراجعه به آن‌ها از باب مقدمه، واجب می‌شود (مثلاً برای پاسخ‌گویی به شبهات آن‌ها و یا هدایت افراد)، اما همان کتاب‌ها برای افراد کم‌اطلاع چون ممکن است موجب گمراهی و انحراف عقیدتی شود، ممنوع می‌شود (همان). این ممنوعیت از نظر عقلاً پسندیده است؛ همانطور که برداشتن سمّ از دسترس افراد بی‌اطلاع نیکوست.

۲- براساس مبنای خدامحوری در آزادی، آزادی محدود به شریعت و قانون

را می‌پذیریم، لذا انسان مسلمان آگاهانه آزادی محدود را انتخاب کرده و تابع شریعت شده است و شریعت در اینجا به محدودیت و ممنوعیت کتب ضاله حکم کرده است.

۳- تفاوت آزادی فکر با آزادی عقیده: استاد شهید مطهری رحمته الله علیه پس از طرح آیه «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» ماده نوزدهم اعلامیه حقوق بشر را چنین مطرح می‌کند:

«هر کس حق آزادی عقیده و بیان دارد و حق مزبور شامل آن است که از داشتن عقاید خود بیم و اضطرابی نداشته باشد. در کسب اطلاعات و افکار و در اخذ و انتشار آن با تمام وسایل ممکن و بدون ملاحظات مرزی آزاد باشد».

سپس سعی می‌کند موضع اسلام را در مورد آزادی فکر و عقیده بیان کند و می‌گوید:

«فرق است میان فکر و تفکر، و میان عقیده، تفکر قوه‌ای است در انسان، ناشی از عقل داشتن. انسان چون یک موجود عاقلی است، موجود متفکری است.

اسلام در مسئله تفکر نه تنها آزادی تفکر داده است، بلکه یکی از واجبات در اسلام تفکر است، یکی از عبادتها در اسلام تفکر است... (اما) عقیده البته در اصل لغت اعتقاد است، اعتقاد از ماده عقد و انعقاد و... است، بستن است، منعقد شدن است، حکم گره را دارد.

دل بستن انسان به یک چیز دو گونه است. ممکن است مبنای اعتقاد انسان، مبنای دل بستن انسان، مبنای انعقاد روح انسان همان تفکر باشد. در این صورت عقیده‌اش بر مبنای تفکر است، ولی گاهی انسان به چیزی اعتقاد پیدا می‌کند و این اعتقاد بیشتر کار دل است، کار احساسات است؛ نه کار عقل (مثل بت پرستی و....) ... اگر اعتقادی بر مبنای تفکر باشد، اسلام چنین عقیده‌ای را می‌پذیرد، غیر از این عقیده را اساساً قبول ندارد. آزادی این عقیده آزادی فکر است...، اما عقایدی که بر مبنای وراثتی و تقلیدی و از

روی جهالت به خاطر فکر نکردن و تسلیم شدن در مقابل عوامل ضد فکر در انسان پیدا شده است، اینها را هرگز اسلام به نام آزادی عقیده نمی‌پذیرد.

آیا با اینها باید مبارزه کرد یا نباید مبارزه کرد؟ یعنی آیا آزادی فکر که می‌گوییم بشر فکرش باید آزاد باشد، شامل عقیده به این معنا می‌شود؟

مغالطه‌ای که در دنیای امروز وجود دارد در همین جا هست. از یک طرف می‌گویند فکر و عقل بشر باید آزاد باشد، و از طرف دیگر می‌گویند عقیده هم باید آزاد باشد، بت‌پرست هم باید در عقیده خودش آزاد باشد، گاوپرست هم باید در عقیده خودش آزاد باشد.... و حال آنکه اینگونه عقاید ضد آزادی فکر است، همین عقاید است که دست و پای فکر را می‌بندد.

خود اعلامیه حقوق بشر همین اشتباه را کرده است. اساس فکر را این قرار داده است که حیثیت انسانی محترم است. بشر از آن جهت که بشر است محترم است (ما هم قبول داریم) چون بشر محترم است، پس هر چه را خودش برای خودش انتخاب کرده، هر عقیده‌ای که خودش برای خودش انتخاب کرده، محترم است.

عجبا! ممکن است بشر برای خودش زنجیر انتخاب کند و به دست و پای خودش ببندد، ما چون بشر را محترم می‌شماریم [او را در این کار آزاد بگذاریم؟!] لازمه محترم شمردن بشر چیست؟ آن این است که ما بشر را هدایت نکنیم در راه ترقی و تکامل، یا این است که بگوئیم آقا! چون تو بشر هستی، انسان هستی، هر انسانی احترام دارد، تو اختیار داری، هر چه را خودت برای خودت بپسندی من هم برای تو می‌پسندم، و برایش احترام قایلیم؛ ولو آن را قبول ندارم و می‌دانم که دروغ و خرافه است.

این محترم شمردن تو این زنجیر را، بی‌احترامی به استعداد انسانی و حیثیت انسانی اوست که فکر کردن باشد.

کار صحیح کار ابراهیم علیه السلام است که خودش تنها کسی است که یک فکر آزاد دارد و تمام مردم را در زنجیر عقاید سخیف و تقلیدی که کوچک‌ترین مایه‌ای از فکر ندارد، گرفتار می‌بیند.... یک تبر بر می‌دارد، تمام بت‌ها را خرد می‌کند.

عمل صحیح عمل خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله است، سال‌های متمادی با عقاید بت‌پرستی مبارزه کرد تا فکر مردم را آزاد کند» (مطهری، مرتضی، پیرامون جمهوری اسلامی، ۱۰۴ - ۹۲).

نتیجه: پس ممنوعیت کتب ضالّه به معنی ضدّیت با آزادی قلم و اندیشه نیست، بلکه قانونمند کردن آزادی قلم است، و محافظت از حریم افراد کم‌اطلاع و جلوگیری از انحراف آن‌هاست.

محققان آزادند که در صورت نیاز به این کتاب‌ها مراجعه کنند و یا به خرید و چاپ محدود آنها (برای دستیابی اهل تحقیق) اقدام کنند، ولی انتشار آن‌ها در سطح عمومی جایز نیست، چرا که موجب آلودگی فضای جامعه و انتشار بیماری‌های فکری در بین افراد کم‌اطلاع می‌گردد.

چالش سوم: در تعارض «آزادی با عدالت و دین»، کدام (حق و عقل) مقدم است؟

در پاسخ به این پرسش اول باید یک مطلب زیربنایی روشن شود، این که آیا آزادی ارزش مطلق است و به عبارت دیگر آیا آزادی یک امر ارزشی و بالاتر از همه ارزش‌ها است؛ به گونه‌ای که بر همه ارزش‌های انسانی مقدم شود و هرگاه تعارضی بین آزادی با دین، عدالت و... پیدا شد، عدالت و دین قربانی شود یا آزادی ارزشی در طول ارزش‌های دیگر انسانی است و هیچ کدام فدای دیگری نمی‌شود؟

آن چه در غرب تبلیغ می‌شود، نوع اول است و آن چه از روح تعالیم اسلامی بر می‌آید، نوع دوم است.

در این جا لازم است بگوییم آزادی به عنوان یک ارزش در کنار عدالت، حکم عقل و دین و ارزش‌های دیگر می‌تواند معنا داشته باشد و باید هر کدام مرز یک‌دیگر شوند. به عبارت دیگر این ارزش‌ها در عرض هم نیستند تا تعارض کنند و از هم شکست بخورند، بلکه در طول هم هستند و هر کدام قلمرو دیگری را مشخص می‌کنند.

اگر آزادی با حق، عدل و دین و قانون منافات پیدا کرد، باید در تعریف و مرز و قلمرو آزادی تجدید نظر شود.

عقل و شرع ملازم هم هستند و هر دو منبع کشف حق هستند و عدل مقصود و مطلوب دین و عقل است، و اگر هویت و آزادی در چهارچوب عقل و قانون معقول مطرح شود، هیچ گاه با عدالت (که مطلوب عقل است) و شریعت (که ملازم عقل است) منافات پیدا نمی‌کند.

تذکر: اگر دین تحریف شده باشد (مثل یهود و مسیحیت فعلی) و در نتیجه موافق عقل و عدل نباشد، ممکن است آزادی با آن در تعارض افتد، ولی این وضع در مورد اسلام و قرآن که تحریفی در آن صورت نگرفته - به ویژه در مورد مذهب تشیع که بر اساس عدل و عقل استوار است - صادق نیست.

پی نوشت ها:

[۱] امام خمینی رحمته الله می فرماید: «یحرم حفظ کتب الضلال ونسخها وقرائها ودرسها وتدریسها إن لم یکن غرض صحیح فی ذلک کأن یكون قاصداً لنقصها وإبطالها وکان اهلاً لذلك ومأموناً من الضلال.

واما مجرد الاطلاع على مطالبها فلیس من الأغراض الصحیحة المجوزة لحفظها لغالب الناس من العوام الذین یخشى علیهم الضلال والزلل فاللزام على أمثالهم التجنب على شبهات ومغالطات عجزوا عن حلّها ودفعها ولا یجوز لهم شراؤها وإمساکها وحفظها بل یجب علیهم اتلافها» (امام خمینی، روح الله، تحریر الوسیله، ۱، ۴۹۸).

منابع

۱. حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، بیروت، ۱۴۱۹ ق.
۲. خمینی، روح الله، تحریر الوسیله، دار الکتب الاسلامیه، قم، ۱۳۹۰ ق.
۳. خویی، سید ابوالقاسم، مصباح الاصول، مکتبه الداوری، قم، ۱۴۱۴ ق، ط ۴.
۴. الراغب الاصفهانی، ابوالقاسم الحسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، المکتبه الرضویه، تهران، ۱۳۳۲ ش.
۵. سبحانی، جعفر، فروغ ابدیت، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، بی تا.
۶. سید بن طاووس، ابوالقاسم سید علی بن موسی، لهوف علی قتلی الطفوف، ترجمه: احمد فهری زنجانی، انتشارات جهان، تهران، ۱۳۴۸ ش.
۷. طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم، ۱۳۹۳ ق.
۸. طبرسی، ابوعلی الفضل بن الحسن، تفسیر جوامع الجامع، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، تهران، ۱۴۱۲ ق، چ ۳.
۹. همو، ابوعلی الفضل بن الحسن، مجمع البیان، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۱۲ ق.
۱۰. طوسی، ابو جعفر محمد بن الحسن علی، تفسیر التبیان فی تفسیر القرآن، مکتب الاعلام الاسلامی، قم، ۱۴۰۹ ق.
۱۱. مجلسی، محمد تقی، بحار الانوار، المکتبه الاسلامیه، تهران، ۱۳۸۵ ه. ش.
۱۲. محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمه، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۶۷ ش، چ ۳.
۱۳. مطهری، مرتضی، پیرامون جمهوری اسلامی، انتشارات صدرا، تهران، ۱۳۶۸ ش.
۱۴. همو، عدل الهی، شهید مطهری، تهران.
۱۵. نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام، مکتبه الاسلامیه، قم، ۱۲۶۶ ه. ق.